

جای خالی سلوچ و فلسفه بوم‌شناختی

نسترن خسروی^۱، دکتر عطاءالله کوپال



تاریخ دریافت: ۹۴/۰۸/۰۱

تاریخ پذیرش: ۹۴/۰۸/۰۴

چکیده

آرنی نیس Arne Naess، فیلسوف نروژی، فلسفه بوم‌شناختی یا Ecosophy را در سال ۱۹۷۰ به جهان معرفی نمود. این نگاه فلسفی، پایه جنبشی سیاسی قرار گرفت که جنبش بوم‌شناختی ژرف، The Deep Ecology Movement، نامیده شد. تکیه بر کلمه‌ی «ژرف» نشان‌دهنده تاکید جنبش بر ایجاد تغییرات اساسی بر دیدگاه و عملکرد انسان‌ها، و قابل‌بازبینی و تغییر بودن مداوم این دیدگاه و عملکرد می‌باشد.

هدف غایی جنبش بوم‌شناختی ژرف، دست یافتن به خودشناسی جمعی از طریق مقاومت بدون خشونت است و هر کدام از پیروان این جنبش می‌توانند فلسفه‌ی بوم‌شناختی خاص خود را بیافرینند؛ به این شرط که اصول هشت‌گانه نیس - بیسنز در آن لحاظ شود. فلسفه بوم‌شناختی شخصی آرنی نیس (Tvergastein) فراسوی سنگ‌ها نام دارد که نام کلبه‌ای کوهستانی است که نماد وابستگی نیس به عناصر طبیعی محسوب می‌شود. (Drengson, Devall Schroll, ۲۰۱۱: ۱۰۷-۱۰۹)

فلسفه بوم‌شناختی ژرف، البته یک رویکرد ادبی محسوب نمی‌شود، اما نویسنده‌ی این مقاله بر این عقیده است که این نگاه قابلیت تبدیل شدن به رویکرد ادبی را دارد و می‌تواند جای خالی ناگفته‌های بسیاری را که خارج از رویکرد نقد ادبی زیست‌محیطی Ecocriticism Literary به شمار می‌آید، پر کند. در همین راستا، نگارنده بعضی از مطرح‌ترین مفاهیم فلسفی معرفی شده توسط آرنی نیس را بر روی رمان جای خالی سلوچ اثر محمود دولت‌آبادی به عنوان یک رویکرد نقد ادبی پیاده کرده است. طبق دسته‌بندی نیس، مفاهیمی مثل تنوع، پیچیدگی و هم‌زیستی، زیر عنوان خودشناسی جمعی و حقیقت و بی‌باکی، زیر عنوان مقاومت بدون خشونت قرار می‌گیرد. در عین حال، این مفاهیم وابستگی عمیق و درهم‌تنیده‌ای به یکدیگر دارند.

واژه‌های کلیدی: فلسفه بوم‌شناختی، جنبش بوم‌شناختی ژرف، خودشناسی جمعی، هم‌زیستی، مقاومت بدون خشونت.

۱ - دانش‌آموخته‌ی رشته‌ی زبان و ادبیات انگلیسی دانشگاه آزاد اسلامی واحد کرج، ایران. nastaran.khosravi18@gmail.com

۲ - استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی دانشگاه آزاد اسلامی واحد کرج، ایران.

مقدمه

آرنی نیس در مقاله‌ی معروف خود 'The Shallow and the Deep, Long-Range Ecology Movement: A Summary.' تمدن غرب را به استعمار موجودات زنده متهم می‌کند و راه خود را از جریان اصلی طرفداران محیط زیست جدا کرده، آن‌ها را پیروان جنبش بوم‌شناختیِ سطحی معرفی می‌کند (۲۰۶: Nelson, ۲۰۰۹). نیس با نقب زدن به باورهای فلسفی، مذهبی، سیاسی، اقتصادی و فرهنگی انسان‌ها، امکان ارائه راه حل‌های کوتاه مدت و سطحی را برای بحران‌های زیست محیطی رد کرده، اشاره می‌کند که انسان‌ها تنها با به رسمیت شناخته ارزش ذاتی زندگی و باور به خودِ جمعی می‌توانند بحران‌های زیست محیطی را پشت سر گذاشته، به حیاتی شایسته و شاد دست یابند.

روش محمود دولت‌آبادی در نشان دادن خودشناسی و «خشونت بدوی» (حسن‌لی و دهقانی، ۴۴: ۱۳۸۹) به طور کامل منطبق با نظرات نیس نیست اما بسیاری از مفاهیمی را که نیس، به خصوص در مورد کشورهای در حال توسعه مطرح می‌کند، می‌توان در رمان جای خالی سلوچ یافت. زیستن در دو نقطه به طور کامل متفاوت از جهان، یکی به عنوان فیلسوف و فعال محیط زیست و دیگری به عنوان نویسنده، دلایل محکمی برای تفاوت دیدگاه این دو نفر ایجاد می‌کند، اما امکان برقراری گفتمان بین افکار آن‌ها را غیرممکن نمی‌نماید.

معرفی فلسفه بوم‌شناختی

اصول هشت‌گانه نیس - سِشِنز:

۱. شکوفایی زندگی انسان و سایر موجودات بر روی زمین دارای ارزش ذاتی است. ارزشمندی زندگی سایر موجودات وابسته به سودمندیِ آن‌ها برای اهداف کوتاه‌بینانه‌ی انسان‌ها نمی‌تواند باشد.

۲. غنا و تنوع اشکال زندگی به خودی خود ارزشمند است و به شکوفایی زندگی انسان و سایر موجودات زمین یاری می‌رساند.
۳. انسان‌ها هیچ‌گونه حقی در کاستن از این غنا و تنوع ندارند، مگر برای ارضای نیازهای حیاتی خود.
۴. مداخله‌ی حال حاضر انسان‌ها در زندگی موجودات زنده دیگر، بیش از حد زیاد است و این وضعیت به سرعت در حال تشدید است.
۵. شکوفایی زندگی و تنوع فرهنگ انسانی، در گرو کاهش اساسی در جمعیت انسان‌ها بر روی کره زمین می‌باشد. شکوفایی زندگی سایر موجودات زنده نیز در گرو کاهش جمعیت انسان است.
۶. تغییرات اساسی در بهتر شدن شرایط زندگی، نیازمند تغییر در سیاست‌هاست که شامل تغییرات بنیادی در ساختارهای اقتصادی، تکنولوژیکی و ایدئولوژیکی می‌شود.
۷. تغییرات ایدئولوژیکی به بها دادن به کیفیت زندگی باز می‌گردد (که در آن ارزش ذاتی زنده بودن برجسته می‌شود) نه تاکید بر استانداردهای بالای زندگی. با این تغییر، آگاهی ژرفی از تفاوت بین بزرگی و عظمت پدید می‌آید. بزرگی مفهومی جسمانی است اما عظمت مفهومی غیر مادی و غیر فیزیکی است.
۸. کسانی که بر نکات ذکر شده صحنه می‌گذارند، وظیفه شرکت مستقیم یا غیرمستقیم در تلاش برای ایجاد تغییرات ضروری را بر دوش دارند.

توضیحات آرنی نیس بر اصول هشت‌گانه:

۱. اشکال زیست‌شناسانه‌ی زندگی biological life forms و سپهر زیست‌بوم ecosphere، شامل «رودخانه‌ها، مناظر طبیعی، فرهنگ‌ها و اکوسیستم‌ها» می‌شود.
۲. حتی ابتدایی‌ترین اشکال زندگی نیز ارزش ذاتی دارند زیرا جزئی از نظام

تکامل و تنوع زیستی هستند. ارزش ذاتی اشکال مختلف زندگی، تابعی از کمیابی یا سودمندی آن‌ها نیست، پس همه گونه‌های زیستی باید حفاظت شوند.

۳. اصطلاح «نیاز حیاتی» در بند سوم، به عمد مبهم باقی گذاشته شده و چگونگی تعریف آن به موقعیت و کشور مورد نظر برمی‌گردد.

۴. انسان‌ها، همانند دیگر گونه‌های جانداران، حق دستکاری در اکوسیستم خود را دارا هستند اما باید به تدریج به تعدیل دستکاری‌های خود پردازند.

۵. تغییر در سیستم اقتصادی، ضرورت کاهش جمعیت انسان‌ها را بر روی کره زمین از بین نمی‌برد زیرا که تغییرات گسترده اقتصادی و تکنولوژیکی عمیق در چشم‌انداز انسان‌ها وجود ندارد.

۶. انسان‌ها باید سیاست‌های‌شان را تغییر دهند و از کالا دیدن همه چیز خودداری کنند و در پی منافع کوتاه مدت نباشند. وجود سازمان‌های غیردولتی که «جهانی فکر می‌کنند» اما «منطقه‌ای دست به عمل می‌زنند» ضروری است. تکنولوژی‌های مناسب می‌توانند تنوع فرهنگی را بالا ببرند.

۷. استانداردهای بازار، ضرورتاً، تامین‌کننده‌ی کیفیت زندگی نیست. زندگی مدرن نیازهایی مصنوعی برای ما تعریف کرده که جز با تغییر در سیستم اقتصادی و ایدئولوژی تولید و مصرف برطرف نمی‌شوند.

۸. تنوع عقاید به تشخیص اولویت‌ها می‌انجامد. بر این اساس، برای محقق ساختن این اولویت‌ها، عملکرد منطقه‌ای ضروری است.

جنبش بوم‌شناختی ژرف به دنبال اصلاح ساختارهای سیاسی، اقتصادی و اجتماعی موجود نیست بلکه سوالات هستی‌شناسانه‌ای را با مرکزیت خودشناسی و تساوی بوم‌شناسانه Ecocentric Egalitarianism مطرح می‌کند. تساوی طلبی بوم‌شناسانه به معنی کشتار حداقل موجودات زنده و تنها برای برآوردن نیازهای

شادی‌ها و غم‌های مخصوص به خود را دارند. (Naess, ۲۰۰۵: ۳۶۸۷-۳۶۹۶)

نیس از الگوی «مقاومت مستقیم بدون خشونت» گاندی پیروی می‌کند. به نظر نیس، گاندی تنها در پی آزاد کردن هند نبود بلکه او هم‌زمان به آزادی فردی می‌اندیشید. اعتقاد گاندی به یگانگی تمام موجودات یعنی خودِ جهانی Universal Self، او را به سوی از خودگذشتگی بدون خشونت سوق می‌داد (همان، ۲۰۱۲: ۳۸۱۲). به نظر او تمام انسان‌ها نیروی بالقوه برای مبارزه بدون خشونت با کژی‌ها را دارا هستند و فقط به اعتماد به نفس نیاز دارند (Naess and Haukeland, ۲۰۰۲: ۷). به جز اصول اساسی، گاندی بر سر هر موضوع دیگری با مخالفانش کنار می‌آمد و دشمنانش را دوستان بالقوه خود می‌پنداشت (همان، ۲۰۱۲: ۴۳۱).

بوم‌شناختی ژرف، جنبشی عملگرا:

جنبش بوم‌شناختی ژرف به ارائه‌ی راه حل برای مشکلات اقتصادی و سیاسی می‌پردازد تا از مهاجرت مردم کشورهای فقیر به کشورهای جهان اول و تبدیل شدن آن‌ها به مصرف‌کننده‌ی صرف منابع طبیعی بکاهد. نیس عقیده داشت که کشورهای ثروتمند برای پذیرفتن مهاجر باید به اولویت‌بندی دست بزنند و مردمی را که در کشورهای خود به شدت در رنج هستند، در ابتدای لیست قرار دهند. همچنین، به باور او، اگر کشورهای ثروتمند مشکل مسکن مردم در کشورهای فقیر را حل کنند، از مهاجرت عده بسیاری جلوگیری کرده و مانع از حل شدن مهاجران در فرهنگی جدید می‌شوند. (Naess, ۲۰۰۵: ۳۵۳۶)

جنبش بوم‌شناختی ژرف با جنبش‌های حقوق بشری و صلح‌طلبانه فصول مشترک بسیاری دارد. همکاری این سه جنبش می‌تواند یکدیگر را کامل کند و حصول نتیجه نهایی را آسان‌تر بنماید. هر سه این جنبش‌ها افراد را مسئول شرایط

زندگی خود می‌دانند. در شرایط جنگی، فعالیت برای زیست‌بوم، اولویت خود را از دست می‌دهد و در عین حال یک محیط زیست آلوده می‌تواند به نابرابری‌ها دامن بزند (Drengson, Devall, Schroll, ۲۰۱۱: ۱۰۱). جنبش بوم‌شناختی ژرف از روش‌های اصلاح طلبانه بهره می‌گیرد تا تغییرات اساسی ایجاد کند. از این نظر، نزدیک‌ترین جنبش سیاسی به آن‌ها آنارشیسم می‌باشد (۳۵۰۶: Naess, ۲۰۰۵). این جنبش اعتقاد دارد که تغییرات بنیادی در کوتاه‌مدت رخ نمی‌دهند، هویت ملی به اجتماعات محلی وابسته است، آموزش زیست‌بوم‌محور باید گسترش یابد و طبقات اجتماعی بایده‌صورت محلی و جهانی‌ازین‌بروند(همان، ۵۳۰۰).

نمودار دامنی: Apron Diagram

نمودار دامنی نیس، تمام طرفداران جنبش بوم‌شناسی ژرف را گرد هم می‌آورد. این نمودار، تمام مذاهب، فلسفه‌ها، اعتقادات و احساسات عمیق فردی را دربرمی‌گیرد و طراحی راه حل‌های عملی برای مشکلات زیست‌محیطی هر منطقه را با توجه به فرهنگ و زبان آن‌ها، که وابسته به تنوع بوم‌شناختی آنها است، امکان‌پذیر می‌نماید. نمودار دامنی در چهار سطح تعریف می‌شود: ۱. جهان‌بینی غایی هر فرد ۲. هشت اصل اساسی جنبش که در بالا ذکر گردید ۳. قواعد و فرضیه‌های برگرفته از این اصول اساسی ۴. مسائل ملموس و راه حل‌های مواجهه با آن‌ها.

جامعه آرمانی ژرف:

نیس ده خصوصیت اصلی جامعه مورد نظر جنبش را برشمرده است:

۱. تعداد نفرات هر جامعه به اندازه‌ای محدود است که همه افراد یکدیگر را

می‌شناسند و این تعداد همواره حفظ می‌شود.

۲. تصمیمات منطقه‌ای که بر تمام افراد تاثیرگذار است از طریق ارتباط مستقیم انجام می‌گیرد (دموکراسی مستقیم).
۳. رفتارهای ضداجتماعی از طریق ارتباط مستقیم و دوستانه حل و فصل شده و نیروهای خارج از جامعه کم‌ترین مداخله را در آن دارند.
۴. ابزار و روش‌هایی در تولید مورد استفاده قرار می‌گیرند که به کار تولیدات پایه می‌آیند پس اقتصاد خودکفا می‌باشد.
۵. تکنولوژی سبک (تکنولوژی‌ای که محیط زیست را آلوده نمی‌کند) یا در دسترس به کار گرفته می‌شود و از امکانات تکنولوژیکی موجود در منطقه و یا حداکثر موجود در داخل کشور استفاده می‌گردد.
۶. فرهنگ و سرگرمی، همانند مشاغل، رنگ و بوی منطقه‌ای دارند.
۷. تحصیل در جهت آموزش مستقیم تکنولوژی مورد نیاز هر منطقه برنامه‌ریزی می‌شود و البته امکان آموزش ادبی و هنری رسمی نیز وجود دارد.
۸. حداقل تفاوت در درآمد و ثروت افراد وجود دارد به طوری که سبک‌های زندگی تا حدودی مشابه هستند و همه مردم با هم به کار و فعالیت می‌پردازند.
۹. گستره جغرافیایی هر جامعه به اندازه‌ای است که می‌توان کل آن را با دوچرخه طی نمود.
۱۰. ممکن است در بعضی جوامع، موسساتی مربوط به واحدهای بزرگ‌تر وجود داشته باشند. برای مثال، بیمارستان‌ها، موسسات بین‌المللی تحقیقاتی، حقوقی و تکنیکی. بعضی جوامع مسئولیت موسسات مهمی که عملکرد جامعه بزرگ‌تر را کنترل می‌کنند، به عهده می‌گیرند. این اصل نباید مغایر با اصل جوامع کوچک منطقه‌ای قرار گیرد.

موانع پیش روی جوامع سبز:

۱. مرکزیت اقتصادی می‌تواند سیاست‌های اقتصادی منطقه‌ای را شکننده و غیرقابل انتقاد کند.
۲. رسانه‌ها ممکن است مرکزیت فرهنگی را به دست گیرند.
۳. سرگرمی‌های تمرکزگرا برای این که به رشد اقتصادی دست یابند، خلاقیت‌های مردم معمولی را از بین می‌برند.
۴. ثبات جوامع محلی به پول وابسته است و آن‌ها به مسئولانی احتیاج دارند که سیستم سلامت عمومی را کنترل کنند. این در حالی است که عموم متخصصان بیشتر بر تشخیص نشانه‌های بیماری تمرکز دارند تا بر دلایل آن‌ها.
۵. تکنولوژی‌های مناطق دوردست و شرکت‌های بزرگ، کارگران را به نواحی مورد نظر خود می‌فرستند. این کار می‌تواند باعث به خطر افتادن جوامع منطقه‌ای شود.
۶. استفاده از تکنولوژی سبک برای کشورها سودمند نیست، بنابراین این کشورها برای دست یابی به سود اقتصادی به شرکت‌های متعلق به ملل دیگر اجازه می‌هند به استثمار منابع محلی آن‌ها بپردازند.
۷. استانداردهای مادی گرایانه پذیرفته شده در جهان، ارزشمند و استانداردهای (مادی و معنوی) منطقه‌ای غیرسودمند تلقی می‌شوند. (Naess, ۱۹۸۹: ۱۴۴-۱۴۶)

نقد جنبش بوم‌شناختی ژرف:

اصول سوم، چهارم و هفتم نیس و سیشنز آرمانی تلقی می‌گردند و وابستگی نیس به جمله هایدگر مبنی بر «طبیعت را به حال خود بگذارید»، نئوفاشیستی تعبیر می‌شود. به علاوه، نیس و سیشنز Sessions به کلی‌نگری تمرکزگرایانه متهم شده‌اند. بعضی خودشناسی جمعی بوم‌شناختی ژرف را نوعی سرسپردگی انسان به

طبیعت می‌دانند؛ زیبایی‌شناسی و هستی‌شناسی این فلسفه، با اعمال فشار همراه است (۱۰۴-۱۰۲: Buell, ۲۰۰۵). از انتقادات دیگری که بعضی به بوم‌شناختی ژرف وارد می‌کنند، تعدد مظاهر آن است که توسط پیروان مختلف این فلسفه به جنبش اضافه شده و انسجام آن را از بین برده است. بوم‌شناختی ژرف سیستم کاملی ایجاد نکرده و از دستگاہ فکری منطقی‌ای نیست. بعضی از محققان، بوم‌شناختی ژرف را چیزی جز فلسفه‌ای اخلاق‌مدار نمی‌دانند و تساوی‌طلبی موجود در آن را بی‌معنی و رویایی می‌پندارند؛ چرا که اگر تمام موجودات زنده ارزش‌هایی برابر دارند، دیگر جایی برای نسخه پیچیدن‌های اخلاقی برای محیط زیست باقی نمی‌ماند. در ضمن، تساوی‌طلبی زیست‌شناختی، اکوسیستم را از یکپارچگی خارج کرده و ما مجبور می‌شویم برای حفظ کلی‌نگری متافیزیکی از خیر تساوی‌طلبی بگذریم.

بوم‌شناسان اجتماعی، تساوی‌طلبی زیست‌شناختی را ضدبشری می‌دانند و متفکرانی مثل مورس بوکچین Bukchin Murray آنارشیست تقلیل‌انسان‌ها به گونه‌ای از جانوران را نمی‌پذیرند. بوکچین بر این اعتقاد است که بوم‌شناختی ژرف، تاریخ و تاثیر فرهنگ بر مشکلات زیست‌محیطی را نادیده می‌گیرد. وال پلاموود Val Plumwood، بوم‌شناس فمینیست، مشکل خودشناسی جمعی را در این می‌داند که در مواقع حساس، صلاح و منفعت شخصی افراد، فدای مصلحت جمع و مانع از این می‌شود که افراد به صلاح‌دید خود عمل کنند؛ این همان عملی است که در جوامع پدرسالار اتفاق می‌افتد، یعنی جمع به کنترل استثمارگرایانه فرد می‌پردازد. (Nelson, ۲۰۰۹: ۲۰۶-۲۱۰)

البته تاکید بوم‌شناختی ژرف بر مبارزه بدون خشونت گاندی و تکثرگرایی فرهنگی، اجتماعی، اقتصادی و سیاسی، آن را از اتهام نئوفاشیستی بودن مبرا می‌کند. (Zimmerman, ۱۹۹۳: ۱۶) بوم‌شناختی ژرف افراد را به شکل دادن فلسفه بوم‌شناختی فردی خود دعوت می‌کند، پس قائل به قربانی کردن افراد در برابر یک کل جهانی نیست

و کشاورزی مکانیزه برخوردار گردیدند (شمعی، بی طرفان، ۷۲-۷۳: ۱۳۸۹). در چنین شرایطی بود که سلوچ که زمانی استادکاری ماهر بود، به آوارگی روی آورد (همان، ۸۱). دولت‌آبادی اعتقاد دارد که اصلاحات ارضی بر پایه‌های محکمی استوار نبود، چرا که در آن زمان، صنعت، رشد چندانی نیافته و قادر به پذیرفتن انبوه کارگرانی که به شهرها هجوم می‌بردند، نبود. مشکلات ناشی از این موضوع باعث شکست اصلاحات ارضی و به وقوع پیوستن انقلاب ۱۳۵۷ گردید (چهل‌تن، فریاد، ۱۶۲: ۱۳۸۰).

جای خالی سلوچ یک رمان ناتوراالیستی صرف نیست؛ بلکه بر اساس تخیلات نویسنده و لحن ضدظلم او شکل گرفته است. توصیفات زیبا از شرایط بحرانی شخصیت‌ها و لحن گاه شاعرانه، از نقاط قوت رمان می‌باشند. در مقابل، ساختار نادرست بعضی جمله‌ها در کنار زبانی که گاهی بیش از اندازه فلسفی می‌شود، به داستان لطمه زده است. همچنین، بعضی توصیفات طولانی خواننده از جریان اصلی پیرنگ دور می‌کند (ببزارگیتی، ۳۵: ۱۳۷۶).

در فرهنگ سنتی زمینچ، زنان بیش از دیگران قربانی خشونت هستند. خشونت علیه زنان از همان ابتدای داستان با حضور سالار عبدالله به خانه مرگان برای وصول قرضش، به تصویر کشیده می‌شود. در فصل‌های بعدی، سردار که همسرش سال‌ها قبل از خانه او گریخته، به مرگان تجاوز می‌کند. اما تاثیرگذارترین صحنه خشونت علیه زنان را در شب ازدواج هاجر با علی گناه می‌بینیم. علی سال‌ها از هاجر بزرگ‌تر است و با بستن دست و پای دختر مرگان مانع از فرار او می‌گردد (شمعی، بی طرفان، ۷۰: ۱۳۸۹). اما نقطه اوج رمان دولت‌آبادی، خشکسالی است که مسخ انسان و زمین را به تصویر می‌کشد (همان، ۸۶).

معرفی رمان جای خالی سلوچ

رمان جای خالی سلوچ اولین بار در سال ۱۳۵۹ به چاپ رسید. داستان از آن‌جا

موافقت کند. هاجر بارها ترس خود را از علی گناو نشان می‌دهد اما مرگان که چاره‌ای ندارد، گاهی با خشونت و گاهی با ملایمت او را متقاعد می‌کند. هاجر مجبور است محدودیت‌هایی را که علی به او تحمیل می‌کند بپذیرد و مرگان نگران است که رقیه، همسر علی که حالا تنها دوست عباس است، به دخترش صدمه‌ای بزند اما خط سیر داستان چنین چیزی را نشان نمی‌دهد.

در انتهای رمان، مرگان به تنهایی در مقابل زمین‌خوارانی می‌ایستد که می‌خواهند با پرداخت اندکی پول خدازمین را که متعلق به فقرا است، صاحب شوند اما تنها می‌تواند قطعه زمین کوچک خود را نجات دهد. پسران او سهم خود را و علی، سهم دخترش را می‌فروشند و او که حاضر نیست بگذارد تراکتور به جان خدازمین بیافتد، یک تنه به تحصن می‌پردازد. ابراو که سود خود را در فعال بودن تراکتور می‌بیند او را به زور به تراکتور می‌بندد و خدازمین را شخم می‌زند. در نهایت وقتی خبر می‌رسد که سلوچ زنده است و در معدنی مشغول به کار، مرگان مجبور به ترک عباسِ علیل و هاجرِ باردار شده، به همراه ابراو و برادرش برای یافتن او تن به آوارگی می‌دهد.

خودشناسی جمعی: تنوع، پیچیدگی و هم‌زیستی

خودشناسی جمعی:

خودشناسی جمعی به معنی خودشناسی یک فرد در کنار خودشناسی سایر افراد و اشکال زندگی است. اگر توانایی بالقوه تمامی اشکال زندگی در شناختن خود، بالفعل شود، خودشناسی جمعی اتفاق می‌افتد. این اندیشه، برگرفته از اصطلاحات مطرح شده در دوره‌ی رنسانس می‌باشد. به این صورت که از نیروی بالقوه به عنوان عالم صغیر *microcosm* و خودشناسی جمعی به عنوان عالم کبیر *macrocosm* نام برده می‌شد (Nass, ۲۰۰۵: ۳۸۲۰-۳۸۲۱). اگر تنها یکی از اشکال زندگی در راه دست‌یابی

به خودشناسی جمعی شکست بخورد، همه ما شکست خواهیم خورد. در واقع، ما انسان‌ها با صدمه زدن به طبیعت، فرصت خودشناسی جمعی را از تمام جانداران گرفته‌ایم. (۲: Naess, ۱۹۸۶). فلسفه بوم‌شناختی در پی کمک به انسان برای دستیابی به وحدت وجود می‌باشد (همان، ۷). در طی فرآیند خودشناسی جمعی، فرد از درون تغییر کرده و در هماهنگی با محیط زیست خود با از خودبیگانگی به مقابله برمی‌خیزد. (۲۲۵۲-۲۲۵۰: Naess, ۲۰۰۵) در این حالت هر خویشستنی دارای موجودیتی مستقل و جزئی از ساختاری کلی می‌باشد اما عینیت کل ساختار را ندارد (همان، ۲۸۲۷).

در رمان جای خالی سلوچ دولت‌آبادی، مردم روستای زمینیچ هماهنگ با طبیعت زندگی می‌کنند. طبیعت زمان درو را تعیین می‌کند و کشاورزان تنها می‌توانند منتظر طبیعت بمانند تا باران را برای‌شان به ارمغان بیاورد (دولت‌آبادی، ۳۳-۳۴: ۱۳۸۱). اما این مردم به خودشناسی جمعی دست نمی‌یابند زیرا که با یکدیگر یگانه نیستند و طبیعت تنها به این دلیل برای‌شان ارزشمند است که زندگی خود را به آن وابسته می‌دانند. شخصیت محوری داستان، مرگان، بیش از هر شخصیت دیگری به خودشناسی جمعی نزدیک است. او به شدت با خانواده و مردم روستا احساس یگانگی دارد اما تنها در انتهای داستان است که زیست‌بوم را به عنوان قسمتی از وجود خود تشخیص می‌دهد نه محل تغذیه فرزندان. وقتی دو پسر و دامادش سهم خود از خدازمین را می‌فروشند، مرگان قطعه‌زمین خود را محصور می‌کند (همان، ۳۶۵). او می‌داند که خدازمین برای کشت و کار مناسب نیست اما همین قطعه‌زمین است که او را به آفتاب‌نشین‌های دیگر روستا، طبیعت و باورهای مذهبی شخصی‌اش پیوند می‌دهد.

هدف از خودشناسی جمعی بلوغ و رهایی انسان از خودخواهی است و این حرکت از احساس وظیفه در قبال هم‌نوع فراتر می‌رود. این هدف تنها با ساده‌زیستی (۳۳۸۹: Naess, ۲۰۰۵) و یاری رساندن به هر موجود زنده رنجوری تحقق‌پذیر است

خانه برود و سلوچ هم این کار را برای مرگان می‌کرد (دولت‌آبادی، ۱۳۶۱: ۱۲۴). اما تغییر شرایط این فرهنگ را در زمینچ از بین برد. فقر به نسل جدیدتر فرصت عاشق شدن نمی‌دهد. در واقع، شکست فرهنگ گذشته در مقابل فرهنگ جدید را می‌توان با مقایسه‌ی تفاوت رابطه‌ی هاجر و علی گناو با مرگان و سلوچ دید.

ورود سبک زندگی و سرگرمی از بیرون، ملت‌ها را از نظر اقتصادی وابسته می‌سازد و خلاقیت و تنوع جای خودشان را به انفعال و مصرف صرف می‌دهند. (Naess, ۱۹۸۹: ۱۵۷) پیش از این فرهنگ‌ها، خود، تکنولوژی مورد نیازشان را شکل و گسترش می‌دادند اما وارد کردن تکنولوژی از بیرون مانع از خلاقیت و به‌کارگیری تکنولوژی مطابق با نیاز و محیط زیست فرهنگ‌ها شده است (همان، ۱۶۹). به طور مثال در زمینچ T قنات، تکنیکی بومی برای تامین آب بود که صدمه‌ای هم به زیست‌بوم منطقه نمی‌زد اما با ورود مکینه (پمپ) قنات خشک شد و آب، بیش از حد توان زمین از آن بیرون کشیده شد.

در برخی شرایط بغرنج، اصل تنوع باید زیر پا گذاشته شود تا گونه‌ها حفظ شوند. برای مثال ایدز باید از بین برود تا انسان‌ها بتوانند به زیست خود ادامه دهند. بنابراین، بوم‌شناسان ژرف، در هنگام مواجهه با عناصر زنده‌ی زیان‌باری مانند ایدز که حیات سایر موجودات را به خطر می‌اندازند، با استفاده از قدرت قضاوت خود تصمیم می‌گیرند که آیا انسان باید به این گونه‌ها اجازه‌ی ادامه‌ی زیست بدهد یا آن‌ها را از بین ببرد. با این وجود، بوم‌شناسان ژرف همواره این موضوع را در خاطر دارند که اصول اساسی این جنبش نباید در هیچ شرایطی به جز شرایط استثنایی مانند ویروس ایدز فراموش شوند (Naess, ۲۰۰۵: ۳۴۲۷-۳۴۲۸). برای مثال، عباس مجبور بود در مقابل لوک سیاه سردار که به بقیه شترها حمله می‌کرد، خشونت به خرج دهد تا آن‌ها را از آسیب مصون نگاه دارد (دولت‌آبادی، ۱۳۶۱: ۳۱۰).

پیچیدگی:

اصل دوم جنبش بوم‌شناختی ژرف، پیچیدگی است که با بغرنج بودن متفاوت است. زندگی شهری بغرنج است چون روابط اجتماعی در آن بر مبنای اصول مادی و سود شخصی بنا شده، اما زندگی در طبیعت پیچیده است؛ به این معنی که رابطه‌ی انسان با طبیعت، اطراف خود، جنبه‌های مختلفی دارد که این دو را با هم یگانه می‌سازد. (Naess, ۲۰۰۵: ۳۳۷۳-۳۳۷۴) روابط در زمین‌بغرنج است چون تنها بر اساس منفعت افراد، به خصوص افراد قدرتمندتر، بنا شده؛ یعنی روابط یک‌وجهی است. در ابتدای رمان، مرگان به دیدن کدخدا نرورز می‌رود تا برای یافتن سلوچ از او کمک بخواهد اما ناگهان به ذهنش می‌رسد که تنها کاری که دیگران برایش انجام خواهند داد، دلسوزی خواهد بود. مرگان بدون درخواست کمک از خانه کدخدا بیرون می‌آید (دولت-آبادی، ۲۵: ۱۳۶۱). از سوی دیگر، رابطه‌ی مرگان با زیست‌بوم اطرافش پیچیده و چندوجهی است. طبیعت، او و فرزندانش را سیر می‌کند و به او می‌آموزد همان‌طور که ایستادن در سرمای خشن بیابان او را کرخ خواهد کرد، اگر اجازه بدهد رفتن سلوچ او را وادار به انفعال کند، زندگی‌اش مختل خواهد شد (همان ۲۳-۱۳). پیچیدگی به معنی وابستگی متقابل بین موجودات است. در فلسفه‌ی بوم‌شناختی شخصی نیست، این وابستگی متقابل ذاتاً دارای ارزش نیست زیرا گاهی این نوع از وابستگی به زیست‌انگل‌وار منجر می‌شود (Naess, ۲۰۰۵: ۳۸۲۲) مسلم و حاج سالم زیست‌انگل‌وار دارند. آن‌ها به دنبال کدخدا به خانه یکی از شرکای اقتصادی او می‌روند بلکه بتوانند قوت یک هفته‌ی خود را به دست آورند (دولت‌آبادی، ۹۹: ۱۳۶۱).

هم‌زیستی:

هم‌زیستی به معنی داشتن «ظرفیت زیستن در کنار یکدیگر با یا بدون منفعت

• **حقیقت:**

گانندی هیچ نوع خاصی از الهیات را ارائه نمی‌دهد، زیرا از نظر او هر مذهب یا اعتقادی می‌تواند پیروانش را به سوی حقیقت رهنمون شود. (Naess, ۲۰۰۵: ۱۹۵۷) نیس نیز بنا را بر این می‌نهد که حقیقت همواره طلبیده می‌شود ولی هرگز یافت نمی‌گردد (همان، ۳۲). آبراو می‌خواهد بداند پدرش چه‌طور توانسته همسر و دخترش را ترک گوید. جستجوی او در پی حقیقت با پرسش از دیگران و اندیشه‌های خودش به نتیجه نمی‌رسد (دولت‌آبادی، ۱۸۵: ۱۳۶۱).

گانندی بر این باور بود که تلاش در جهت دست‌یابی به حقیقت در هر زمان شکلی متفاوت به خود می‌گیرد و این مسئله که هر فرد می‌تواند حقیقت را برای خود تعریف کند، صدمه‌ای به آن نمی‌زند. هیچ کس قادر نیست میزان صداقت دیگری را در تلاش برای درک حقیقت تخمین بزند به همین دلیل است که او حتی نسبت به مخالفان خشن خود نیز خشم نمی‌گرفت. به گفته‌ی او: «آن‌چه که یک قلب بی‌آلایش در زمانی خاص حس می‌کند، حقیقت نام دارد و با اتکا به آن می‌توان به حقیقت محض دست یافت.» تعریف کردن اصطلاحِ عدم‌خشونت کار دشواری است اما به نظر گاندی، عدم‌خشونت قسمتی از حقیقت و تنها راه رسیدن به آن است. علاوه بر آن، در مسیر جستجوی حقیقت، هر شخصی موظف است درکنار تلاش صادقانه، عقاید خاص خود را نیز شکل دهد. (Naess, ۲۰۰۵: ۱۹۸۷)

در ابتدای داستان، مرگان مجبور می‌شود برای حفظ تنها مایملک خود و بچه‌هایش به خشونت متوسل شود و سالار عبدالله به درستی حس می‌کند که مرگان حتی آماده کشتن او نیز هست (دولت‌آبادی، ۴۲: ۱۳۶۱). در جای دیگری از داستان، این فکر در ذهن مرگان شکل می‌گیرد که اگر سردار مزد شترچرانی عباس را به او بدهد، حال پسرش خوب خواهد شد (همان، ۳۶۶: ۱۳۶۱). حقیقتی که او حس می‌کند، چیزی

بیش از یک فکر خام نیست اما انگیزه‌ی کافی برای درخواست بدون خشونت حق پسرش را به او می‌دهد.

دلیل دیگر گاندی در اتکا به ایمان این است که انسان‌های فانی نمی‌توانند حقیقت را به طور کامل دریابند بلکه تنها می‌توانند آن را تصور کنند. آن که می‌انگارد هرگز نمی‌تواند به حقیقت مطلق برسد، دست به خشونت نمی‌زند. (Naess, ۲۰۰۵: ۱۹۸۸) به بیان دیگر، کسی که نمی‌تواند بین انگیزه‌ی خود و عدالت فرقی قائل شود، مانند کسی که می‌پندارد مورد بی‌عدالتی قرار گرفته، به خشونت دست می‌زند. (همان، ۴۴۰۲). هر شخصی باید از محدودیت‌ها، تجربیات گذشته و «موقعیت بیرونی و درونی» خود آگاه باشد و آنگاه بر اساس صدای درون inner voice خود دست به عمل بزند (همان، ۱۹۶۴). مرگان بیش از دیگران به انگیزه‌های خود آگاه است: او می‌خواهد سلوچ برگردد و فرزندانش بتوانند از فقری که در آن به سر می‌برند، جان به در ببرند (دولت‌آبادی، ۴۹۴-۴۹۶: ۱۳۶۱)؛ او عدالت را می‌شناسد و جانش را به خطر می‌اندازد تا به صورت بدون خشونت مانع از تصاحب خدا زمین توسط روستاییان قدرتمند بشود (همان ۱۲۴-۶۱۴). او در بسیاری مواقع خشن است اما به همان نسبت به یاری دیگران می‌شتابد.

• بی‌باکی:

بر اساس باور گاندی، تنها بی‌باکان هستند که می‌توانند به خودشناسی جمعی و حقیقت دست یابند. اهمیت بی‌باکی برای او به اندازه‌ای است که که خشونت را به بزدلی ترجیح می‌دهد ولی در عین حال می‌گوید، انسانی که روحیه‌ای در حقیقت بدون خشونت داشته باشد، هرگز احساس حقارت نمی‌کند و بنابراین دلیلی برای دست زدن به خشونت ندارد. (Naess, ۲۰۰۵: ۲۰۵۰-۲۰۵۲) پارادوکس موجود در نظریه‌ی گاندی

این جا است که او توجه ما را به موقعیتی جلب می‌کند که طی آن به افرادی که به وضوح توانایی محافظت از خود را ندارند، ستم می‌شود. در این حالت تنها عمل بی‌باکانه، اقدام به خشونت است اما این خشونت در شرایطی بسیار استثنایی مجاز است بنابراین، اصلی به نام «خشن باش، نه بزدل» وجود ندارد (همان، ۲۰۸۱-۲۰۸۲). ترسوترین شخصیت داستان هاجر است. او از همه، حتی از مادرش، واهمه دارد اما بیش از هر کسی از برادرانش می‌ترسد (دولت‌آبادی، ۱۳۷: ۱۳۶۱). او کودکی است که حتی از امتیاز ابراز احساساتش محروم است و از او انتظار می‌رود همواره مطیع باشد (همان، ۱۷). ترس، دلیل مطیع بودن هاجر است اما او در واقع کودکی است که قربانی بزدلی دیگران می‌شود و حتی وقتی در شب عروسی‌اش به وضوح نیاز به یاری دارد، کسی جرئت خلاص کردن او از دست علی گناو را پیدا نمی‌کند (همان، ۲۵۳-۰۵۳). استثمار در ذات خشونت و قانون ناعادلانه، جلوه‌ای از خشونت است. (Naess, ۲۰۰۵: ۱۹۸۹) عمل غیرخشونت‌آمیز باید چنان باشد که منفعت استثمارشونده و استثمارکننده را هم‌زمان در نظر گیرد (همان، ۲۰۰۵). حتی به کار بردن کلمه «بد» در مورد یک انسان، خشونت‌آمیز است.

طرفداران مبارزه خشونت‌آمیز (به جز فاشیست‌ها) خشونت را هدف قرار نمی‌دهند. آن‌ها بر این باورند که اعمال خشونت در مقابله با نیروی شر به از بین رفتن خشونت و بازگشت هماهنگی به جامعه منجر می‌شود اما این طرز فکر، تکثرگرایی و این حقیقت را که «ابزارها اهداف را مشخص می‌کنند» در نظر نمی‌گیرد (همان، ۲۰۳۹). در واقع، مبارزه مستقیم، که اصل شماره هشت (که در بالا به آن اشاره گردید) به آن می‌پردازد، در عین حال که باعث جدی شدن درگیری میان گروه‌ها می‌شود، از برانگیختن رقیب امتناع می‌کند. این در حالی است که طرفداران مبارزه خشونت‌آمیز از برانگیختن گروه متخاصم

ابایی ندارند (همان، ۲۰۴۱). هاجر و رقیه قربانی‌های قوانین ناعادلانه هستند. هر دو آن‌ها باید از علی گناو اطاعت کنند و مورد خشونت جسمی و کلامی او قرار بگیرند. حتی مرگان هم جسارت مقابله مستقیم با او را ندارد و اُبراو هم نمی‌تواند به تنهایی از خواهرش حفاظت کند. خشونت اُبراو برای سعی در مقابله با علی گناو بر اساس نقطه نظرات گاندی به صورت کامل قابل توجیه است (دولت-آبادی، ۳۴۹-۳۵۵: ۱۳۶۱).

نتیجه‌گیری

رمان جای خالی سلوچ را می‌توان از منظر بوم‌شناختی ژرف مورد مطالعه قرار داد، چرا که زیست‌بوم و بحران‌های مربوط به آن، مانند کم‌آبی، نقش به نسبت پررنگی در سرنوشت شخصیت‌های این رمان دارد. در همین حال، شخصیت اصلی داستان، مرگان، علاوه بر دغدغه‌هایی مثل حفظ استحکام خانواده، به نوعی جستجو برای یافتن خود، بدون همسرش دست می‌زند و به مرور به جایگاه سلوچ، فرزندانش، مردم روستا و خدازمین، به عنوان نماد باورهای مذهبی و وابستگی شخصی او به طبیعت، زیست‌بوم و فرهنگ بومی منطقه‌اش، دست می‌یابد. در این مسیر، مرگان می‌آموزد که علاوه بر پذیرفتن تنوع شخصیت در میان انسان‌ها، تنوع موجود در طبیعت را نیز بپذیرد؛ چه طبیعت گشاده‌دست باشد، چه نباشد، باید مورد احترام قرار گیرد و از دست‌برد و صدمه‌ی انسان‌های حریص حفاظت شود. در انتهای داستان، مرگان چنان با طبیعت همدل شده است که گویی با بسته شدن به تراکتور، مانند خدازمین، به ناحق، مورد تعرض قرار می‌گیرد. او می‌آموزد که با ناملایمات زیست‌بوم محل زندگی‌اش همان‌گونه کنار بیاید و در مقابل آن مقاومت کند که با نبود سلوچ؛ این ناملایمات باعث نمی‌شود که از علاقه و هم‌ذات‌پنداری او با سلوچ یا زمین سخت و خشک

